



۱۰

فیلم‌هایی در شأن ۴۰ سالگی انقلاب

توزیع همزمان در جشنواره

می گفت نظام به هر چیز مقدم است حتی مرجعیت



۱۲



اولی: چه جشنواره خوبی
دومی: زهرمار!

فرهنگ

چهارشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ :: شماره ۵۳۱۹



امروز چی داریم؟

راپورت‌های داش منوج



سرمای گداکش

وسگ‌های قید گوساله

شیطونه می‌گه اف هاش عروسکی رو از گازارِ غلوم شاتره بردار و اون کانتین بوفالو رو ببند پشتش و برو اول نیایش و به دور برگردون جلو سینما به رخ بنوما تا آنتن بیاد دست‌شون و سال بعد حواس‌شون به پارکینگ این جماعتی که ولو می‌شن اون سمت باشه... تو بگیری اون روزی داشتیم با موتور حسن‌هوندا راهی جشنواره می‌شدیم پشت چراغ قرمز قبل ونک، یکی از این رفیقایی گل جام جم زرتی بغل ما زد رو ترمز و صدامون کرد که بیا بشین با هم بریم! داش منوچ‌تون هم که از سرمای زمستونی سگ‌لرز شده بود جیک ثانیه پرید رو صندلی شاگرد و حسن‌هوندا رو هم مرخص کرد که برگرده محل!

داش‌تون چی می‌دونست قراره چه عذابی بهش نازل بشه! یخ‌های چند لایح‌موی سرو سیبیلای داش‌تون تازه داشت وامی‌شد که بسیدیم و سر نیایش و رفیق شفیق، غربیلک فرمون رو چرخوند تو اتوبان اما جای این‌که پا رو بذاره تو پدال گاز، فرتی همون اول کاری چپید تو پارکینگ اول اتوبان! تازه نگم که همون بیغوله رو هم با کارت مثلاً چی چی آی پی جشنواره رفیقتم داخل والا کلاه جفت‌مون تو اون سرمای گداکش، پس کله‌مون بود! رفیق‌مون که پشت فرمون داشت گاز قبل خاموش کردن اتول را می‌داد تا قیافه علامت سؤال داش‌تون رو دید، افتاد پی توضیح دادن که اینجا پارکینگ خبرنگاراست و تا سینما راهی نیست و نهایت دو دقیقه! پامونو که از پارکینگ گذاشتیم بیرون، افتادیم بر اتوبان و کارگاه ساختمونی و ترافیک و تیز بیابون! با خط یازده افتادیم گز کردن سمت سینما! هی رفیقیم و هی رفیقیم و هی رفیقیم و هی نرسیدیم و هی نرسیدیم و هر نرسیدیم! دیگه نگم چند صد متر بالاتر خوردیم به سگی که از سگ بودن فقط هاف کردن و اسمش رو دید می‌کشید! سگ مصب قید گوساله بود! پارس اول رو که از پشت نیم‌بند دیوال کارگاه ساختمونی بر اتوبان کرد مخیلات داش‌تون سوت کشید که دکنه گودزیلا آوردن پستن کنار اتوبان!

حالا ما پی این بودیم که این صدای چه جک و جونوبه شنیدیم! رفیق خبرنگارمون اما با همون پارس اول زهره‌ش پخش پلا شد و فک و دندونش عینوه و ویریه موبایل گوش‌کوبی نادر چاخان، تیک تیک رو هم می‌خورد.

حالا بین خودمون باشه اگه اوسا کار کارگاه نرسیده بود و قلاده اون هیولا رو نگرفته و دورش نکرده بود الان دآش‌تون، چرواچر روی تخت بیمارستان ولو بود و آیمویه سق می‌زد. آخه چه کاریه پارکینگ این جماعت خبرنگار پوست نازک رو چند کیلومتر اون طرف‌تر غلّم می‌کنین آخه!

تبعید به سینماهای مردمی

وقایع نگاری یک روزنامه‌نگار آزاد که دغدغه‌ای فراتر از فیلم دارد!



فاطمه ترکاشوند

کارشناس ارشد هنر

حسن این که يك خبرنگار سینمایی را از کارت سینمای رسانه محروم کنند آن است که ناخواسته، از يك خبرنگار پشت‌میزنشین تبدیل به يك خبرنگار آزاد شده و یادداشت‌هایش، از نقد فیلم‌های ساده و بی‌خاصیت، به گزارش‌های میدانی درباره سازوکار جشنواره تبدیل می‌شود؛ آن هم برای يك خبرنگار سینمایی که دغدغه‌اش فراتر از فیلم و حتی مدیریت سینما، معطوف به ساختارها و برهم‌کنش‌ها و افشار مشارکت‌جو در تولید و نمایش و تماشای فیلم و کلا همه چیزهایی است که به نوعی مرتبط با سینماست. واقعا کف بازار يك پدیده بودن و ارتباط مستقیم گرفتن با ابعاد مختلف آن، يك حال و هوای دیگری دارد.

خلاصه که نگارنده در سه روز اول جشنواره، پس از قریب به ده ساعت در صف ایستادن بی‌نتیجه برای تماشای فیلم‌های سرخ‌پوست، شبی که ماه کامل شد و طلا به تجربیات بی‌همتا و ارزنده‌ای دست یافته است، مثلاً درحالی که هنوز صندلی خالی در سینما موجود است، بلیت بی‌شماره به مشتریان فروخته می‌شود. در نتیجه شما که تازه خودتان هم ده دقیقه از شروع فیلم گذشته وارد سالن شده‌اید، پس از لگد کردن کلی پا می‌روید درست در جایی می‌نشینید که چند دقیقه بعد، مدعی آن از در سالن وارد می‌شود و اصرار هم دارد که در جای خودش بنشیند. سؤال این است که آیا چنین مسأله‌ای قابل حل و ساماندهی نیست یا واقعا عادت کرده‌ایم جشنواره را در سینماهای مردمی، شلخته و سرسری برگزار کنیم؟

یا دیگری آن که بلیت کف نشینی به قیمت بلیت صندلی فروخته می‌شود، یعنی شما برای آن که توفیق روی زمین نشستن - آن هم زمین بدون پله و صاف سینماهای قدیمی - نصیب‌تان شده، باید همان قدر بپردازید که اگر توفیق یارتان می‌شد و صندلی‌گیرتان می‌آمد، به هر صورت سینما، پول توفیق‌تان را از شما می‌گیرد نه پول میزان خدماتش را! سؤال این است که آیا چنین مسأله‌ای قابل نظارت و مدیریت نیست؟ آن هم درحالی که در سال‌های گذشته این اتفاق لاقل در برخی سالن‌های خوش‌انصاف‌تر می‌افتاد؟

اما به‌روزترین تجربه‌ام می‌گوید که سالن سینما هر زمان که اوضاع بحرانی‌تر شود به احتمال قریب به یقین، بیشتر آماده است تا از عبارت قانع‌کننده «به ما مربوط نیست» استفاده کند. صف فیلمی که از ۱۰ ساعت قبل از اکرانش، جلوی سینما تشکیل شده با صف فیلمی که از ۳ ساعت پیش از شروع سئانشش بسته شده، يك جا و در يك خط تشکیل شده‌اند و حالا که زمان خرید بلیت فیلم دوم رسیده، ناگهان گیشه فیلم اول هم باز می‌شود و واویلا! همه چیز در هم می‌پیچد و مردمی که تا همین لحظه تلاش داشتند حق همدیگر را محترم بشمارند و یادشان باشد کجا ایستاده‌اند، تبدیل می‌شوند به قائلان به فلسفه «اگه نخوری، می‌خورن!» در عرض چند دقیقه، دم گیشه، تبدیل به تشك كشتی می‌شود، فروشنده، به آستانه فروپاشی اعصاب می‌رسد و دربان فهم سینما هم ضمن يك مواجهه كاملا منطقی با اعتراض مردم، معتقد است که تشکیل صف، هیچ ربطی به سینما ندارد و اصلا به آنان چه که نزدیک صد نفر ۱۰ ساعت است که در سرما توی صف ایستاده‌اند! یقیناً آنها حتی نمی‌توانستند فروش بلیت سئانش بعدی را کمی بعدتر از فروش بلیت این سئانش ببیند! زنده که این اختلاط و اختلال و اغتشاش ایجاد نشود.

اما تازه به بهترین بخش تجربه میدانی می‌رسد؛ به آن جاکه آقای متشخصی با هشت بلیت بدون شماره، درست سر بزنگاه سر می‌رسد و خیلی آرام در گوش کسانی که چهره‌های شاکی اما همچنان امیدوار دارند، آرام زمزمه می‌کند که من بلیت همین سئانش را دارم. خوب چند؟ ۲۵ هزار تومن را طوری می‌گوید که انگار ۵۰۰ تومان است، اما این آن قدر آزاردهنده نیست که فکر کنید بلیت بدون شماره از کجا دست دلال متشخص



رسیده است؛ لازم است بدانید دلال‌های جشنواره بر اقسام گوناگونی هستند؛ دسته‌ای که از سایت، بلیت دسته‌ای خریده‌اند و دسته‌ای که بلیت بدون شماره‌ای دارند که همین الان فقط زیر دست فروشنده گیشه می‌شود آن را دید. سؤال این است که این بلیت‌ها دست او چه می‌کند؟

انصافاً ۲۵ هزار تومن برای حق دلالی و پورسانت سینما کفایت نمی‌کند.

البته صف جشنواره فجر، به جز تجربیات پیش‌گفته از جنس اقتصادی و مدیریتی، حاوی تحلیل‌های جامعه‌شناختی و اخلاقی بسیاری نیز هست که عمدتاً می‌توان در ترفندهای پیوستن به

وسط‌صف، آنها را یافت. مثلاً دوست‌یابی ناگهانی در صف، در قشر جوان سینمار، ترفندی رایج و موثر است که هم باعث جلو افتادن در صف می‌شود و هم دایره دوستان مفید را

گسترده‌تر می‌کند. «من همین‌جا بودم اما فردی که به او سپرده بودم الان نیست!» ترفند مرسوم دیگری است که بیشتر توسط میانسالان، ناشی از وجود اندکی عذاب وجدان و شرم از عدم اخلاق‌گرایی به کار بسته می‌شود.

خب همین مقدار هم کافی است تا متوجه شویم این سازوکار تنها محدود به تماشای يك فیلم نیست و بی‌کفایتی در مدیریت کلان جشنواره، ضعف سالن‌داران در ساماندهی استقبال از مشتریان، بی‌توجهی به انضباط اقتصادی، بی‌تدبیری در تعامل

گفت‌وگو با کارگردان «دیدن این فیلم جرم است»
فیلمی که این روزها حاشیه‌ها
و حرف و حدیث‌های زیادی ایجاد کرده است

سناریویی برای جدال قانون و آرمان



باتماشاکران، بی‌فرهنگی در رعایت نوبت و بسیاری عوامل دیگر، همه ذی‌نفعان را در برهم‌کنش اشتباه با هم قرار می‌دهد. اما بد نیست همین‌جا به سهم خبرنگاران هم اشاره کنم. سؤال این است که تفاوت خبرنگار سینمایی با منتقد فیلم چیست؟ آیا هر خبرنگاری صلاحیت نقد فیلم دارد و آیا کاری که يك منتقد فیلم انجام می‌دهد، برای فهم سینما کافی است؟ بله، باز هم پای بدفهمی یا منافع مدیریت جشنواره در میان است. به عنوان خبرنگاری که بخش قابل توجهی از عمرش را روی کسب دانش سینمایی و نقد فیلم هم گذاشته است، باید بگویم یکی از بزرگ‌ترین اشتباه‌های جشنواره فجر، سالن رسانه‌ها بوده است.

راهکار درست‌تر آن بود که لاقل بخشی از خبرنگاران در سینماهای مردمی سهمیه و جای مشخص داشته باشند تا بتوانند از سازوکار سینما و حقوق مردم در آن، گزارش بدهند. اما جمع کردن آنان زیر سقف يك سینما آن هم با نام «کاخ رسانه»، که با هدف خنثی‌سازی تأثیر آنها بر افکار عمومی انجام شده، هم آنان را از رسالت اصلی توجه به مردم و گزارش نسبت آنان با فیلم و سینما بازداشته، هم جای افرادی که دانش سینمایی ندارند را با منتقد فیلم عوض کرده، هم توقع خبرنگاران را از حضور در فضای تجمعاتی مثل برج میلاد بالا برده است. حالا يك جماعتی باید وقت بگذارند و برخی خبرنگاران را قانع کنند که سالن آمفی‌تئاتری میلاد، اصلا يك سالن حرفه‌ای برای تماشای فیلم محسوب نمی‌شود و هرچند شرایط عمومی مثل نقل و انتقال یا خورد و خوراك ملت به اندازه برج، مناسب نباشد، اما دست‌کم، مواجهه حرفه‌ای‌تری با فیلم را رقم می‌زند. می‌ماند نشست خبری فیلم‌ها که آنها هم تحت تأثیر همین جابه‌جاشدن همه چیز با هم، تبدیل شده‌اند به دوره‌می‌هایی که فقط می‌توانند به زور لباس‌های عجیب و حواشی رفتارها و گفتارهای بازیگران، سروصدا کنند و کمتر پیش می‌آید که سؤال جدی و قابل توجهی درباره فیلم‌ها پرسیده شود. خلاصه اینجا همان جایی است که باید گفت همه چیزمان به همه چیزمان می‌آید.

خواندن این صفحات

جرم نیست

با خیال راحت این چند صفحه را بخوانید؛ گزارش‌ها و گفت‌وگوهای تازه و منحصر به فردی برایتان تدارک دیده‌ایم که قبلاً جایی منتشر و به نقل محافل رسانه‌ای تبدیل نشده است. مثلاً شاید در روزهای آینده درباره «دیدن این فیلم جرم است» چیزهایی بخوانید، اما امروز شانس آن را دارید که يك گفت‌وگوی مفصل درباره این فیلم را در صفحه ۱۰ بخوانید یا شاید درباره آیت‌ا... هاشمی شاهرودی مطالب زیادی خوانده باشید، اما امروز و در صفحه ۱۲ این فرصت را دارید که او را به عنوان يك پدر در قالب حرف‌های فرزندش ببینید و بشناسید. شاید این روزها شما هم درگیر جشنواره فیلم فجر بوده و چیزهایی تجربه کرده باشید که اهالی رسانه به آنها توجه نکرده باشند، اما همین امروز گزارشی در این باره برایتان داریم و در نهایت باز هم علی‌رستگار و تئ‌نگاری‌های او از جشنواره فجر که پای ثابت صفحات فرهنگی این روزهای ماست.



يك روایت متفاوت از جشنواره در همین صفحه پیش روی شماست. فاطمه ترکاشوند که کارشناس ارشد هنر است و امسال از داشتن کارت جشنواره محروم مانده، مثل همه مردم به سینما رفته که فیلم ببیند. او برای تماشای فیلم مورد نظرش سفری ماجراجویانه را تجربه کرده که حالا تبدیل شده به يك روایت متفاوت از جشنواره؛ روایتی که هر چه پیش می‌رود خواندنی‌تر می‌شود و

نقد‌ها و پیشنهادهایش مفیدتر، دو صفحه میانی مختص جشنواره فیلم فجر است و



دسترنج دبیر گروه فرهنگی و خبرنگار سینمایی ما. جناب محمدصادق علیزاده گفت‌وگویی داشته با رضا همتاچیان، کارگردان فیلم «دیدن این فیلم جرم است». اگر این فیلم را ندیده‌اید حتماً تا حالا چیزهایی درباره‌اش شنیده‌اید و اگر درباره مضمون فیلم اطلاعاتی داشته باشید، اصلاً بعید نیست که گمان کنید این گفت‌وگو به تقدیر و تشویق گذشته است، اما باید خدمتان عرض کنیم که سوالات سریع و تند به همراه پاسخ‌های به گمان مصادقانه، در صفحه ۱۰ منظر شما هستند. برای برطرف شدن این کنج‌کاوی‌ها حتماً گفت‌وگوی آقای دبیر را با کارگردان فیلم بخوانید.

علی رستگار هم به روال روزهای گذشته برای شما از فیلم‌های روز چهارم جشنواره نوشته و تحلیلی داشته بر فیلم‌های زهرمار، مسخره‌باز و روزهای نازنجی. همچنین او مثل همیشه دست به بقچه برده و زرشک و کشمش و شاتوت برای این فیلم‌ها بیرون کشیده است.



یادتان هست از فامیل دورمان گفتیم؛ استاد محمدرضا کانینی که همکارمان شده و برای صفحه ۱۲ مصاحبه‌ها و مقاله‌های تاریخی تدارک می‌بیند. امروز می‌توانید گفت‌وگوی استاد با فرزند آیت‌ا... هاشمی شاهرودی را بخوانید و لابه‌لای خاطره‌بازی‌ها و گپ و گفت‌ها او را در قامت يك پدر بشناسید. گفت‌وگویی که تصویری متفاوت و قابل تامل از آیت‌ا... شاهرودی پیش روی شما قرار خواهد داد.